

## دکتر کنت متیوز، سفر پیدایش، جلسات ۱۵، پسر موعود و آزمون ایمان، سفر پیدایش ۲۰۱-۲۵:۱۸

کنت متیوز و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر کنت متیوز و تعلیمات او در مورد کتاب پیدایش است. این جلسه ۱۵، پسر موعود و آزمون ایمان ۲۵:۱۸-۲۰:۱ است. پیدایش ۲۵:۱۸-۲۰:۱ است.

پیدایش، فصل ۲۰، آیه ۱ تا فصل ۲۵، آیه ۱۸. عنوان جلسه ۱۵ پسر موعود و آزمون ایمان است. در این دو قسمت، تولد پسر و آزمون ایمان ابراهیم مورد توجه ما خواهد بود.

ما به فصل‌های ۲۰، آیه ۱ تا فصل ۲۵، آیه ۱۸ خواهیم پرداخت. و این پایان بخش ما در چرخه داستان‌های ابراهیم خواهد بود. به دلیل حجم زیاد مطالب ارائه شده، فکر می‌کنم باید اسکیت‌هایمان را بیوشیم و به سرعت این فصل‌ها را مرور کنیم.

ما شگفت‌زده خواهیم شد که در فصل ۲۰، قسمتی داریم که ما را به یاد فصل ۱۲ می‌اندازد، جایی که ابراهیم در مورد همسرش سارا به فرعون در مصر دروغ می‌گوید. بنابراین وقتی به فصل ۲۰ می‌رسیم، فکر می‌کنید که ابراهیم درسش را به خوبی آموخته است. اما این چیزی است که می‌توانیم از آن استقبال کنیم، به این معنا که کتاب مقدس، افراد با ایمان را مانند یک بُعد مقوایی که در آن فقط یک قهرمان یا یک شرور دارید، به تصویر نمی‌کشد.

و آنها در همه جا به این شخصیت‌پردازی وفادار می‌مانند. این همان چیزی است که وقتی صحبت از تصاویر یونانی از قهرمانان یا شرورها می‌شود، پیدا می‌کنید. وقتی صحبت از کتاب مقدس می‌شود، اینها افراد واقعی هستند، درست مثل من و شما.

گاهی اوقات، آنها فعالیت‌ها و شخصیت‌های قهرمانانه و شریفی از خود نشان می‌دهند. در مواقع دیگر، آنها سقوط می‌کنند، اشتباه می‌کنند، گناه می‌کنند و شرارت می‌کنند. و بنابراین، وقتی صحبت از شخصیتی مانند ابراهیم می‌شود، دیده‌ایم که او در مسیر ایمان خود با مشکلات زیادی روبرو می‌شود.

و در این مناسبت، او به جرار می‌رود، که یکی از پنج شهر فلسطینی است. فلسطینی‌ها از منطقه اثره مهاجرت کردند و مجموعه‌ای از شهرها را در امتداد خط ساحلی مدیترانه و کمی در داخل کشور بنا نهادند. و آنها در جنوب-جنوب غربی قرار دارند.

حدس می‌زنم از بین این پنج مورد، غزه برجسته‌ترین باشد. البته، امروز، شما نام نوار غزه را شنیده‌اید. جرار مکانی است که او در آن اقامت دارد.

و همانطور که فصل ۲۰ با آن آغاز می‌شود، او دوباره به پادشاه جرار دروغ می‌گوید. او دوباره توضیح می‌دهد که می‌ترسیده است که پادشاهان این شهرهای مختلف، مردان شروری باشند که از خدا نمی‌ترسند. کسانی که مرتکب گناه بزرگ، یعنی دزدیدن همسر یک مرد، نمی‌شوند.

اما برای جبران این موضوع، او شوهر را ترور کرد، به قتل رساند و سپس همسرش را به اسارت گرفت. بنابراین، او از جان خود بیمناک بود. و بدیهی است که سارا در این کار همدست بود و با او همراه شد.

احتمالاً تا حدودی به این دلیل که او از به قتل رسیدن شوهرش می‌ترسید. و بنابراین، او در مورد همسرش دروغ گفت و ادعا کرد که او خواهر من است. حال، فکر می‌کنم باید سه قسمت را در نظر بگیریم و آنها را کنار هم بگذاریم، و فصل 20 به ویژه به ما در تفسیر دو قسمت دیگر کمک می‌کند.

من قبلاً فصل ۱۲ را قبل از فرعون ذکر کرده‌ام. خب، این نوع ماجرای زن-خواهر در فصل ۲۶ نیز رخ خواهد داد. اما ما چیزهای زیادی در مورد چگونگی درک فصل‌های ۱۲ و ۲۶ می‌آموزیم، جایی که اسحاق نیز در مورد همسرش، ربکا، در حضور پادشاه جرار، فلسطینیان، دروغ می‌گوید.

حال یک نکته که می‌توانیم از این ماجرا بیاموزیم، و حقیقتاً نکته‌ای غم‌انگیز است، این است که ابراهیم فرصتی دارد تا ظرفی درستکار باشد که خدا از آن برای هدایت ابیملک به سوی ایمان استفاده می‌کند. اما در اینجا می‌بینیم که آنچه اتفاق می‌افتد، ابراهیمی درستکار نیست که درستکار عمل می‌کند، بلکه ابراهیمی ترسناک است که ابیملک را گمراه می‌کند. با این وجود، نتیجه این است که ابیملک به این درک خواهد رسید که خداوند چقدر ابراهیم را برکت داده است.

و بنابراین، در فصل ۲۱، آیات ۲۲ تا ۲۳، در مکانی به نام بئرشع، پیمانی منعقد خواهد شد. کمی بعد به آن خواهیم پرداخت. حال، دلیل اینکه اشاره می‌کنم فصل ۲۰ برای ما بسیار آموزنده است، به دلیل چیزی است که در آیه ۱۸ می‌یابیم، جایی که در آیه ۱۳ به ما گفته شده است، وقتی که خدا مرا از خانه پدرم آواره کرد، «به او گفتم: اینگونه می‌توانی عشق خود را به من نشان دهی».

هر جا که می‌رویم، درباره من می‌گویند، او برادر من است. بنابراین، هر جا که الگویی را نشان می‌دهد، این کاری است که ابراهیم انجام می‌دهد. و بنابراین، در آیه ۱۱، نگرانی بزرگ او در اینجا است، آنها مرا به خاطر همسرم خواهند کشت.

و سپس، او ضمن توضیح این موضوع برای ابیملک، توضیح و بهانه‌های بیشتری برای او می‌آورد. علاوه بر این، او واقعاً خواهر من است، دختر پدرم، هرچند نه از مادرم، و او همسر من شد. بنابراین، به نوعی، او رفتار خود را در مقابل پادشاه ابیملک توجیه می‌کند.

حال، چطور پادشاه ابیملک از این موضوع مطلع می‌شود؟ ما نمی‌دانیم فرعون چگونه از آن مطلع شد، اما در اینجا به ما گفته شده است، و شاید بتوانیم درک کنیم که این همچنین وسیله‌ای است که خداوند در فصل ۱۲ به فرعون اطلاع داد که خداوند در خواب به ابیملک آمد، و این در آیه ۳ یافت می‌شود. و در آنجا، او ابیملک را از قبل هشدار داد که همسر مردی را دزدیده است و نتیجه آن مرگ او خواهد بود. حال ابیملک عذرخواهی و دفاعیه ارائه می‌دهد، و شنیدن این برای ما خوب است زیرا آنچه در معرض خطر است، البته، نتیجه این است که آیا سارا با رفتن به حرمسرا با پادشاه رابطه جنسی برقرار می‌کند یا خیر، و بنابراین شواهدی را که خداوند از کار خارق‌العاده و معجزه‌آسای خود در زندگی ابراهیم مطابق وعده‌اش مبنی بر اینکه این زوج مسن پسری موعود خواهند داشت، ارائه خواهد داد، پیچیده می‌کند. بنابراین، درست مانند مورد فصل ۱۲، و سپس دوباره با اسحاق در فصل ۲۶، در داستان تنش وجود خواهد داشت.

و بنابراین، ابیملک توضیح می‌دهد که او یک طرف بی‌گناه درگیر در این ماجرا بوده و به او دروغ گفته شده است. و در واقع، خدا می‌گوید، در واقع، این مجازاتی است که باید متحمل شوید، مگر اینکه، البته، زن را برگردانید. بنابراین این چیزی است که در آیه ۷ می‌یابیم. حال، همسر آن مرد را برگردانید، زیرا او یک پیامبر است.

این اولین جایی است که کلمه نبی آمده است و می‌گوید او شفاعت خواهد کرد. و این ما را به یاد فصل ۱۲ و سپس دوباره در فصل ۲۶ می‌اندازد، جایی که از طرف پاتریارخ برای قوم شفاعت می‌شود. و این به ما یادآوری

می‌کند، و این تمام هدف انتخاب این قسمت‌ها است، این است که به ما بگوید، به یاد داشته باشید که فصل ۱۲، آیه ۳ می‌گوید هر که شما را نفرین کند، نفرین خواهد شد، یا هر که شما را برکت دهد، مبارک خواهد شد.

بنابراین در اینجا ابراهیم را داریم که برای ملت‌ها شفاعت می‌کند، از این رو به دلیل توبه ابیملک، به عنوان یک برکت عمل می‌کند. حال، نکته طعنه‌آمیز در داستان این است که آیه ۱۷ می‌گوید ابراهیم به خدا دعا کرد و خدا ابیملک، همسرش و کنیزش را شفا داد تا آنها بتوانند دوباره بچه‌دار شوند، زیرا خداوند به خاطر سازای ابراهیم، همسر او، رحم همه افراد خانواده ابیملک را بسته بود.

بنابراین، شاید این همان اتفاقی باشد که افتاده است: نوعی مداخله از جانب خدا رخ داده و باعث توقف، بارداری در خانواده‌های سلطنتی شده است. این می‌توانست فاجعه‌بار باشد، زیرا همانطور که می‌دانید پادشاهان به تکثیر همسران و فرزندان و هر آنچه که برای ساختن یک خانواده قوی از یک سلسله سلطنتی لازم است، بسیار علاقه‌مند بودند. حال، طنز ماجرا اینجاست که سارا، همسر او، کسی است که در حال حاضر قادر به بچه‌دار شدن نیست.

بنابراین، اکنون همه در خاندان سلطنتی می‌توانند فرزند داشته باشند، اما نگرانی ما هنگام پیگیری داستان این است که سارا چه می‌شود؟ او چه زمانی فرزند موعود را به دنیا خواهد آورد؟ و این پیشینه فصل ۲۱ است، خداوند وقوع این اتفاق را در فصل‌های ۱۷ و ۱۸ پیدایش پیش‌بینی کرده است. به یاد دارید که در هر مورد ابراهیم و سپس سارا به احتمال داشتن فرزند خندیدند.

و بنابراین، اگرچه ما خنده آنها، شک موقت یا لحظه‌ای آنها در مورد وعده‌های خدا را داریم، او همچنان به وعده‌اش عمل می‌کند. و این مهم به ما می‌گوید که از دیدگاه داستان، راوی که این داستان را روایت می‌کند در واقع می‌گوید که همه اینها بر دوش خداست. او کسی است که قرار است این وعده را عملی کند.

این به رفتار یا نگرش یا شرایط یا تهدیدهای پیش رو وابسته نیست، بلکه به این بستگی دارد که او نقشه خود را عملی کند. این کار از طریق ابراهیم و فرزندانش انجام خواهد شد. و این موفقیت‌آمیز خواهد بود زیرا خداوند مصمم است.

او مشتاق است. این اشتیاق از درون خودش، از اشتیاق و قلب خودش برای مردمی که کاملاً به او وفادار و متعهد هستند، سرچشمه می‌گیرد. و این چیزی است که قرار است اتفاق بیفتد.

و ما فقط به آغازها نگاه می‌کنیم، فقط به آغاز چگونگی تحقق این وعده. بنابراین می‌توانیم دلگرم باشیم که خدا در انجام وعده وفادار خواهد بود. و یکی از اولین و عمیق‌ترین شواهد این امر، تولد معجزه‌آسای سارا است.

بنابراین، فصل ۲۱، در مطالعه ما، بسیار مهم است، تولد اسحاق، پسر موعود. در این فصل می‌آموزیم که سال از ورود ابراهیم و سارا به کنعان می‌گذرد. آنها منتظر بوده‌اند و بدون شک دعا می‌کردند ۲۵

آنها گزینه‌ها و سناریوهای دیگری را ارائه داده‌اند. العازار، خدمتکار، فصل ۱۵، فصل ۱۶، هاجر، خدمتکار سارا. و حالا بالاخره تولد اسحاق را داریم.

بنابراین، ابراهیم ۱۰۰ سال و سارا ۹۰ سال سن دارد. حال در آیه ۶ می‌آموزیم که خدا خنده را به من هدیه داده است. البته، این یک بازی با نام اسحاق است، به این معنی که او می‌خندد.

ایزاک، او می‌خندد. خدا خنده را به من هدیه داده است، و هر کسی که این را بشنود با من خواهد خندید. خوب، واقعاً اینطور نیست.

همه با سارا نخواهند خندید. همه از فهمیدن این موضوع خوشحال و راضی نیستند. بنابراین، این موضوع آنچه را که در آیات ۸ و بعد از آن رخ خواهد داد، مشخص می‌کند.

وقتی صحبت از تولد، یا بهتر بگوییم زندگی اسماعیل می‌شود، چون اکنون رقابتی وجود دارد که برقرار شده است. وقتی به زبانی که در آیه ۹ استفاده شده نگاه می‌کنید، اگر به آن در نسخه بین‌المللی جدید نگاه کنید، ترجمه تمسخرآمیز است. بنابراین، در زمان از شیر گرفتن کودک جشن بزرگی برگزار می‌شود، که به این معنی است که او دیگر به شیر مادر وابسته نیست.

او حدود سه سال سن خواهد داشت. و این بدان معناست که اسماعیل نوجوان بزرگتری خواهد بود. و. بنابراین، در آیه ۹، بیایید به آن نگاه کنیم.

سارا دید که پسری که هاجر مصری برای ابراهیم به دنیا آورده بود، او را مسخره می‌کند. حال، زبان اینجا بازی دیگری با کلمه خنده است. این کلمه در زبان عبری از همان کلمه گرفته شده است که نام اسحاق است.

او می‌خندد. راه دیگر برای ترجمه این تمسخر، مسخره کردن یا به اصطلاح، دست انداختن است. اما این یک شوخی و تفریح شاد و مفرح نیست.

بلکه، این یک تمسخر است. این تمسخر ایزاک جوان است. حالا، باید تصور کنید که یک مادر در این مورد چه احساسی خواهد داشت.

در متن این جشن بزرگ، زمانی که اکثر، اگر نگوئیم تقریباً همه، اعضای قبیله و خانواده، از این نعمت شادمان بودند، کسی هست که این کودک را مسخره می‌کند. و کودک خردسال و آسیب‌پذیر است. و نوجوان قوی و جاه‌طلب است.

اما این نوجوان جایگاه خود را از دست داده است. نام اسماعیل در این قسمت استفاده نمی‌شود. او همیشه به عنوان پسر یا پسر توصیف می‌شود.

او به عنوان پسر او یا پسر ابراهیم معرفی شده است. چیزی شبیه به این. پسر هاجر خدمتکار.

بنابراین، این روشی است که از طریق آن جایگاه او به عنوان نخست‌زاده کاهش یافته است. حال، با در نظر گرفتن زمینه رقابت بالقوه‌ای که منجر به قتل می‌شود، باید درک کنیم که این یک رقابت بی‌اهمیت نیست بلکه در واقع از نظر روایت اینجا، یک مسئله مرگ و زندگی است و از این رو است که هاجر و اسماعیل اخراج می‌شوند. پولس رسول این را اینگونه درک کرد.

او در غلاطیان ۴، آیه ۲۹، به این موضوع اشاره می‌کند، جایی که از یک نمادشناسی پسر مشروع، اسحاق، که نمایانگر پسری است که با ایمان متولد شده است، استفاده می‌کند. و سپس اسماعیل، دوباره، نمادی از پسری که طبق شریعت، طبق جسم متولد شده است، غلاطیان ۴، آیه ۲۹. در آن زمان، پسر طبق جسم متولد شد، و این زبانی است که برای ما در اینجا مهم است: پسر را آزار داد.

او پسر را آزار داد. بنابراین، اسماعیل پسری را که با قدرت روح متولد شده بود، آزار داد. این اسحاق است.

او در ادامه می‌گوید که از نظر معنوی نیز همین مورد وجود دارد که غلاطیان در آزار و اذیت مشارکت داشتند، به این معنا که کار خدا را از طریق روح رد می‌کردند و به شریعت تکیه می‌کردند. بنابراین، این نوع‌شناسی توسط پولس رسول استفاده می‌شود، اما برای ما مهم است که ببینیم اخراج هاجر و پسرش اسماعیل، بلکه اقدامی شدید و پیامد ناگوار لغزش ابراهیم و سارا و عدم تعهد کامل آنها به خداوند از طریق ایمان است. همانطور که در فصل‌های ۱۶ و ۲۵ می‌بینیم، این پیامدها نتایج گسترده‌ای دارند، زیرا اخراج منجر به ایجاد ملتی می‌شود که در آن خداوند به ابراهیم وعده می‌دهد، او می‌گوید: من پسر کنیز را نیز به عنوان یک ملت خواهم ساخت، زیرا او از نسل توست.

ببینید، اگر شما به درستی با ابراهیم نسبت داشته باشید، پس برکت وجود دارد، و برکت از طریق تولید مثل جمعیت و یک ملت قوی حاصل خواهد شد. بنابراین، او به ابراهیم می‌گوید، آرام باش، ابراهیم، به من اعتماد کن، من از اسماعیل مراقبت خواهم کرد زیرا به خوبی می‌توانید تصور کنید که ابراهیم اسماعیل را دوست داشت و از دیدن اینکه این پسر او را ترک خواهد کرد، متنفر بود. و بنابراین، در این فصل‌ها، به فصل ۱۶ و ۲۵ اشاره کردم. در فصل ۱۶ خواهیم دید، یا وعده حفظ اسماعیل و برکت را دیدیم

و سپس، در فصل ۲۵، در واقع فهرستی از ۱۲ ملتی که از پدرشان، اسماعیل، می‌آیند، وجود دارد. بنابراین بلکه، یک اخراج وجود دارد، اما در آیه ۱۸، در این وحی که به هاجر داده شده است، به ما گفته شده است که از اسماعیل ملتی بزرگ به وجود خواهد آمد. و این پژوهی از وعده‌ای است که به ابراهیم داده شده است که نسل او شامل ملتی بزرگ خواهد بود.

و بنابراین ما در فصل‌های ۱۷، که فصل ۱۷ هستند، دریافتیم که تغییر نام ابراهیم به این مربوط می‌شود که چگونه او پدر ملت‌های بسیار، پدر پادشاهان خواهد شد. و همینطور با سارا، که مادر ملت‌ها خواهد بود. و این اتفاق اینجا با اسماعیل و فرزندانش رخ می‌دهد.

حالا، نکته‌ای وجود دارد که می‌توانیم از آن چشم‌پوشی کنیم، نکته‌ای که برای مطالعه‌ی سطحی بی‌اهمیت است. اما وقتی آن را در چارچوب وسیع‌تر داستان، و به‌ویژه از نظر الهیاتی، قرار می‌دهیم، به ما گفته می‌شود که در آیه ۲۱، هاجر به او همسری از مصر داد. و البته، خود هاجر مصری است.

اهمیت این موضوع در فصل ۲۴ آشکار می‌شود، جایی که جستجویی برای همسر اسحاق صورت می‌گیرد. اما این همسر باید کسی از قبیله بزرگتر ترا باشد. کسی از خانواده قبیله ترا

و به زودی به آن خواهیم پرداخت. و این نشان می‌دهد که با گرفتن همسران، که با این مصری و دیگران شروع می‌شود، اسماعیل آن اندازه از برکت عهد که برای فرزندان ابراهیم در نظر گرفته شده است، همانطور که در برکت ابراهیم می‌بینیم، قردانی نمی‌کند. بنابراین، تضاد قابل توجهی بین اسماعیلیان و سپس قوم عبری، بنی‌اسرائیل، وجود خواهد داشت.

سپس به طور خلاصه به پیمان بئرشبع می‌پردازیم. به آیه ۲۲، به ابیملک و فرمانده‌اش، جایی که به ابراهیم نزدیک می‌شوند، توجه کنید. خدا در هر کاری که انجام می‌دهید با شماست.

ببینید، آنها می‌توانستند تشخیص دهند، و این دوباره چقدر مهم است، شهادت برکت خدا بر ابراهیم. و بنابراین، او در حال پیشرفت است، و آنها می‌خواهند وارد یک پیمان صلح شوند. و چیزی که ما می‌بینیم این است که این پیمان تصویب شده و سپس به صورت تشریفات در قربانی، همانطور که به ما گفته شده هفت بره از گله انجام می‌شود.

و همچنین، در آیه ۳۱، از سوگندی که خورده می‌شود صحبت می‌کند. بلکه، آیه ۳۱. حال، بئرشیع را می‌توان به هر دو صورت ترجمه کرد.

می‌توان آن را ترجمه کرد. زبانی که اینجا استفاده می‌شود، چاه آبی در بئرشیع است. در بئرشیع واحه‌ای وجود دارد. و باید مکث کنم و به شما یادآوری کنم که بئرشیع در حاشیه جنوبی، قبل از ورود به بیابان نقب، قرار دارد.

بئرشیع به دلیل اینکه هنوز زمینی قابل کشت و حاصلخیز است، به مکانی بسیار مهم تبدیل شده است. و بنابراین، در بئرشیع، می‌تواند به معنای چاه هفت باشد که به هفت بره اشاره دارد، یا چاه سوگند، شباً چاه سوگند.

و این در آیه ۳۱ ذکر شده است. بنابراین، این مراسم دوگانه‌ای دارد که یادآور اتفاقی است که در بئرشیع رخ داد. و نامی برای خدا در اینجا ذکر شده است.

و این در آخرین آیه از فصل ۲۱، در واقع در آیه ۳۳، یافت می‌شود، جایی که ابراهیم، مانند بسیاری از جاهایی که خوانده‌ایم، مکانی برای عبادت، در این مورد، یک درخت، بنا می‌کند. و در آنجاست که نام یهوه، نام خداوند، را می‌خواند. و سپس هویتی از شخصیت خداوند وجود دارد.

او خدای ابدی نامیده می‌شود. و کلمه عبری اینجا اِل اولام، خدای ابدیت یا خدای ابدی است. و هدف از این نام چیست؟ هدف از معرفی خداوند به عنوان خدای ابدی، کسی است که قادر مطلق است و کلامش ابدی است و نمی‌توان در مورد آن اشتباه کرد، نمی‌توان به طور دائمی از آن تخطی کرد.

و این نمی‌تواند به طور دائمی لغو شود زیرا از آنجایی که او ابدی است، کلام او، وعده او ابدی است. حال توجه کنید که ابراهیم در سرزمین فلسطینیان اقامت داشت. این عبارت به سادگی می‌گوید مدت زمان طولانی.

ما نمی‌دانیم بین برقراری پیمان بئرشیع و سپس آزمایش مهم ابراهیم چقدر زمان وجود دارد. می‌خواهیم زمانی را صرف بررسی دقیق آن کنیم زیرا چیزهای زیادی برای آموختن از این موضوع در زندگی ابراهیم وجود دارد. ابتدا می‌خواهیم به شما یادآوری کنیم که فصل‌های ۱۲ و ۲۲ در روایت به عنوان اعلام و آغاز وعده‌های عهد و سپس تأیید به واقعیت پیوستن ایمان ابراهیم به واسطه آزمایش عمل می‌کنند.

بنابراین، ما این سفر را از جانب ابراهیم به لحاظ معنوی می‌بینیم، و ما آن را دنبال کرده‌ایم و موفقیت‌ها و شکست‌های موقت او را تماشا کرده‌ایم. همچنین وقتی به عهد و پیمان، فصل ۱۵، می‌رسیم، مهم است جایی که مراسم تقسیم حیوانات و سپس آتشدانی را که در این رؤیای شبانه که ابراهیم بین دو حیوان نصف شده قرار دارد، می‌بینید، که نمایانگر حضور خداست، همانطور که او به طور تشریفاتی، خدا می‌گوید، من کسی هستم که وارد این رابطه‌ی وعده‌ی عهد و پیمان می‌شود. تو، ابراهیم، اینجا در خواب عمیقی هستی و در رؤیای شبانه از آنچه اتفاق می‌افتد، می‌بینی.

شما در این امر مشارکتی ندارید. و بنابراین، خدا می‌گوید این مسئولیت من است. شما باید با ایمان به من اعتماد کنید و من تضمین می‌کنم که وعده‌های من در مورد داشتن فرزند و همچنین تصاحب زمین عملی شود.

سپس، در فصل ۱۷، نشان عهد وجود دارد و آن ختنه است. چقدر مناسب است که علامت روی اندام مردانه انسان که فرزند تولید می‌کند، به دلیل وعده سلسله، وعده فرزندان، وعده‌های تبدیل شدن به مردمی

بزرگ با ملتی بزرگ با دعوتی بزرگ برای فرزندان ابراهیم، مناسب باشد. و بنابراین، از آن زمان به بعد، هر هشتمین روز، یک مرد عبری ختنه می‌شود، که به طور نمادین نشان می‌دهد که آن کودک بخشی از جامعه عهد و دریافت‌کننده برکت عهد است.

بنابراین، با در نظر گرفتن این نکته، می‌خواهیم زبانی را که در فصل ۲۲ استفاده شده است و ما را به یاد فصل ۱۲ می‌اندازد، بررسی کنیم و این همان کاری است که نویسنده از ما می‌خواهد انجام دهیم. با شنیدن آیه ۲، پسر، تنها پسر، اسحاق، را که دوستش داری، بردار و به منطقه موری برو. بنابراین، به یاد داشته باشید که در فصل ۱۲ چه زبانی استفاده شده است، جایی که به ابراهیم می‌گوید: می‌خواهم سرزمینت را ترک کنی و به جایی که به تو نشان خواهم داد، بروی.

زبانش یکی است. پس به موری برو و آنجا با پسر برای من قربانی سوختنی بگذران. حال، تأثیر در این قسمت بسیار تکان‌دهنده است وقتی می‌گوید پسر را، تنها پسر را، با خود ببر.

خب، در واقع او تنها پسر او نیست. اسماعیل هم پسر اوست. اما او تنها پسر است به این معنا که پسری منحصر به فرد است.

او پسری بی‌نظیر است زیرا وعده‌هایی که محقق خواهند شد در او یافت می‌شوند. و این به صراحت در فصل بیان شده است. و به همین دلیل است که تکرار می‌شود اسحاق چقدر خاص است ۲۱.

تمام وعده‌های خدا به آینده‌ی اسحاق، که تو او را دوست داری، بستگی دارد. حال، این یک آزمایش است زیرا در فصل ۲۲، آیه ۱، مدتی بعد، خدا ابراهیم را آزمایش کرد.

حال، این بسیار مهم است زیرا ابراهیم آیه ۱ را نمی‌خواند. او نمی‌داند که این یک آزمایش است. ما خارج از روایت هستیم. ما به واسطه توصیف، احساسات، تأثیر و تمام آنچه که به طرز شگفت‌انگیز و زیبایی در این روایت ساخته شده است، وارد روایت می‌شویم.

اما به ما هشدار داده شده است. ما می‌دانیم که آنچه در حال وقوع است، تصویر واقعی از شخصیت خدا نیست، زیرا او خدای زندگان است. او خدای مرگ نیست.

این عمل شنیعی است که در شریعت موسی به آن اشاره شده است. برای مثال در لاویان و همچنین تثبیه. قربانی کردن آن کودک از صفات خدا نیست.

زشت‌ترین جنبه‌ی دین بت‌پرستی دیده می‌شود. بنابراین، این باعث می‌شود که ما با همدردی و دلسوزی به را بخوانیم، اما تعجب کنیم که چگونه این کار به گونه‌ای انجام خواهد شد که وفاداری ابراهیم را ثابت کند. و در عین حال، آزمایشی برای شخصیت خدا باشد.

آیا واقعاً، ما فکر می‌کنیم، آیا خدا واقعاً این آزمایش را تا انتها پشت سر خواهد گذاشت؟ دلیل آزمایش آنقدرها هم به این بستگی ندارد که خدا بداند. انگار خدا با اطمینان نمی‌داند که آیا می‌تواند به ابراهیم اعتماد کند یا نه. او با اطمینان نمی‌داند که آیا ابراهیم واقعاً به او ایمان دارد یا خیر.

و بنابراین، او قرار است بفهمد. نه، این هدف آزمون نیست، هرچند که زبان [گفتار] [الان] این است، من می‌دانم قلبت کجاست. ببین، این زبان کشف است.

این بخشی از بسته، بخشی از درک یک آزمون است. این زبان یک آزمون است. بنابراین، باید درک کنیم که این زبان مشروط به شرایط پارادایم، الگوی یک آزمون است.

این به این واقعیت اشاره نمی‌کند که خداوند دانای کل است. او قلب انسان را می‌شناسد. او ذهن انسان را می‌شناسد.

آنچه ما فکر می‌کنیم، خواسته‌ها و اراده واقعی ما چیست. او می‌داند چگونه این‌ها را در وجود و تجربه انسان بخواند. پس هدف از آزمایش چیست؟ اگر قرار نیست خدا چیزی را کشف کند، پس قرار است ابراهیم چیزی را کشف کند.

به عبارت دیگر، هدف از آزمایش این است که آنچه در قلب ابراهیم است آشکار شود. تا به او فرصتی داده شود، فرصتی برای عمل بر اساس ایمانش. ببینید، آنچه در یعقوب فصل ۲، آیات ۲۱ و ۲۲ می‌یابیم این است که ابراهیم ایمان داشت، اما ایمان باید به فعلیت برسد.

ایمان باید تحقق یابد. و این همان چیزی است که یعقوب می‌گوید: این آزمایش به ابراهیم فرصتی می‌دهد تا ایمان خود را به شیوه‌ای ملموس به کار گیرد، ایمان خود را تقویت کند.

ببینید، خدا ما را وسوسه نمی‌کند، و در یعقوب فصل ۱ به ما گفته شده که ما شکست خواهیم خورد. او ما را آزمایش نمی‌کند که ما شکست بخوریم. آه، او دارد ابراهیم را فریب می‌دهد.

بلکه، او نتیجه را می‌داند و می‌خواهد ابراهیم در ایمان، در ذهن و در قلبش، همبستگی را تأیید کند. و آنچه ابراهیم باید تصمیم بگیرد، ببینید اینجاست که آزمون به اجرا در می‌آید. او باید قبل از رفتن به موریا، قبل از اینکه چاقو فرو کردن کشیده شود، تصمیم بگیرد.

قبل از اینکه چاقو فرو برود، او باید تصمیمی بگیرد، یک نیت. تصمیم زمانی است که او به جلو می‌رود، و گفته می‌شود که او سه روز سفر کرده است. می‌توانید تصور کنید که در تمام آن سه روز اضطراب و اندوه برای او به کوه موریا با پسر خردسالش چه معنایی داشته است؟ و او باید قصد داشته باشد که اراده خدا را انجام دهد، و نه اینکه دوست داشته باشد اراده خودش اجرا شود.

و بنابراین، این چیزی است که بسیار مهم است، اگر کسی می‌خواهد از اراده خدا پیروی کند، باید در مورد آن عمدی باشد. شما باید تصمیم بگیرید که تا انتها آن را دنبال کنید، و این تصمیم اوست. این آزمون است. این بیشتر من را به یاد ایوب و آزمونی که او متحمل شد می‌اندازد.

زیرا دشمن به خداوند می‌گوید، شیطان، فرشته‌ای که پیش روی او می‌آید را به یاد داشته باش. او به او می‌گوید، می‌بینی، دلیل اینکه ایوب تو را دوست دارد این است که تو همه چیز را به او می‌دهی. آن را از او بگیر، و او تو را نفرین خواهد کرد.

خب، وقتی صحبت از ابراهیم می‌شود، این آزمون پیش می‌آید. آیا هدیه را بیشتر از دهنده‌اش دوست داری؟ آیا عشق تو به اسحاق آنقدر زیاد است که از دهنده‌اش نافرمانی می‌کنی؟ آیا فکر می‌کنی خدایی که دهنده است، همان کسی است که ادعا می‌کند؟ کاملاً مهربان، کاملاً سخاوتمند، کاملاً حکیم، کاملاً به وعده‌هایش وفادار. و البته، می‌بینیم که این در مورد ابراهیم هم صدق می‌کند.

حال، نکته بسیار قابل توجه، پاسخ او به بندگانش است که مراقب اردوگاه خود خواهند بود. و او در آیه ۵ به بندگانش می‌گوید، ما پرستش خواهیم کرد و سپس به سوی تو باز خواهیم گشت. حال، این می‌تواند فقط بخشی از تار و پود این آزمایش باشد، من این را تشخیص می‌دهم.

اما من فکر می‌کنم که ممکن است در ذهن ابراهیم این بوده باشد که قربانی کردن پسر نباید دائمی باشد باید چیز دیگری را بررسی کرد، زیرا در غیر این صورت، وعده به طور کامل محقق نخواهد شد. و او به خدا اعتماد دارد که این وعده را عملی کند.

بنابراین به همین دلیل است که ما حالت جمع داریم: ما پرستش خواهیم کرد و سپس به سوی تو باز خواهیم گشت. این دقیقاً همان چیزی است که نویسندگان عبرانیان درک کرده است، که در آیه ۱۹ از فصل عبرانیان نیز به آن اشاره شده است. وقتی او زندگی ابراهیم را مرور می‌کند، به ایمان و وفاداری ابراهیم ۱۱ اشاره می‌کند.

توجه کنید که دوباره در عبرانیان ۱۱ آیه ۱۹ آمده است که ابراهیم استدلال کرد. او در این مورد فکر کرد. او در حال تأمل در مورد شخصیت خدا و آنچه از خدا می‌دانست، بود.

او در شناخت خود از خدا بالغ می‌شود. او در درک لطف خدا، نیکی خدا رشد می‌کند. و بنابراین، اگرچه در طول مسیر تردید دارد و وقتی به آزمایش بزرگ می‌رسد، زمین می‌خورد، اما استدلال خود را مبنی بر اینکه خدا حتی می‌تواند در صورت لزوم مردگان را زنده کند، منعکس می‌کند.

و بنابراین، به نوعی، او اسحاق را از مرگ بازگرداند. به عبارت دیگر، آنها به عنوان پدر و پسر بیرون می‌روند و به عنوان پدر و پسر بازمی‌گردند. اسحاق تقریباً مرده بود زیرا ابراهیم قصد داشت چاقو را به عنوان قربانی برای خدا در پسرش فرو کند.

و با مداخله‌ی چشمگیر خدا بود که چنین نشد. اما او حاضر بود این کار را انجام دهد زیرا ایمانش چنان والا بود که معتقد بود خدا می‌تواند او را از مردگان برخیزاند. و البته، ابراهیم هرگز چنین رستاخیزی را ندیده و نشنیده بود.

بنابراین، اگرچه ابراهیم چنین چیزی ندیده بود، اما همانطور که در فصل ۱۸، توسط یکی از بازدیدکنندگان یعنی خداوند، یافتیم، حاضر بود بگوید که هیچ چیز برای خدا غیرممکن نیست. وقتی صحبت از وعده‌های خدا به قومش می‌شود، هیچ چیز غیرممکن نیست. آیه ۸ همچنین وفاداری او را نشان می‌دهد وقتی به اسحاق می‌گوید که اسحاق احتمالاً در بسیاری از مواقع پدرش را برای عبادت همراهی می‌کرده است و یک حیوان در آن قربانی دخیل بوده است.

و بنابراین، آنها خوب و آنچه برای آتش لازم است را دارند. ما چاقو را داریم، همه چیز اینجاست به جز حیوان کجاست؟ و ابراهیم پاسخ می‌دهد، خدا خودش بره قربانی سوختنی را فراهم خواهد کرد، پسر. و آن دو با هم رفتند.

زبانی که او استفاده کرد، و هر دو با هم ادامه دادند، طوری طراحی شده بود که این نوع تعهد شخصی را که ابراهیم و اسحاق داشتند، برای خواننده تداعی کند. من می‌گویم که اسحاق به پدرش تعهد داشت. او به پدرش اعتماد داشت، زیرا در این زمان، باید درک کرده باشیم که اسحاق یک نوجوان، شاید یک جوان بالغ بود، و زبانی که در مورد او به کار می‌رود، وقتی از پسر بودن او و همچنین زبان یک کودک صحبت می‌شود، می‌تواند در مورد یک جوان نیز به کار رود.

بنابراین این ترجمه آیه ۵ است، جایی که می‌گوید، اینجا پیش الاغ بمان تا من پسر هستم. این می‌تواند برای یک کودک بزرگتر یا کوچکتر استفاده شود. بنابراین، من فکر می‌کنم با توجه به اینکه ابراهیم پیرمردی است، بسیار پیرمرد، این نشانه ایمان اسحاق به پدرش و آنچه که او در مورد خدا شاهد بود، می‌باشد.

چون او اجازه داد، مجبور شد از قربانگاه بالا برود، و به ابراهیم اجازه داد که او را ببندد. اگر به آیه ۹ نگاه کنید، می‌گوید، او پسرش اسحاق را بست و او را روی قربانگاه، روی هیزم گذاشت. حال، این کلمه بستن در سنت یهود مهم است.

این کلمه از کلمه‌ای به معنای بستن و گره زدن گرفته شده است. در زبان عبری، به آن آکِدا، آکِده، آکِدا می‌گویند. و این کلمه عبری به معنای بستن و گره زدن است.

و بنابراین، وقتی دوستان یهودی دارید یا تفسیر این متن را می‌خوانید، ممکن است به این رویداد به عنوان آکدا اشاره شود. حال، وقتی صحبت از مداخله خدا می‌شود، در آیه ۱۵ داریم که فرشته خداوند بار دوم ابراهیم را از آسمان صدا زد و گفت، به خودم قسم می‌خورم. و این وعده‌ای است که در آیات ۱۷ و ۱۸ تکرار شده است، جایی که او می‌گوید، من مطمئناً تو را برکت خواهم داد و به تو فرزندان کثیر مانند ستارگان آسمان و شن‌های ساحل دریا خواهم بخشید.

ببینید، تمام روایت‌های پیشین در جایی مطرح شده‌اند که از زبانی برای تکثیر خاندان ابراهیم استفاده شده است، مانند شن‌های ساحل دریا و ستارگان آسمان. و سپس از چگونگی حفظ او در مواجهه با دشمنان صحبت می‌کند. و او دشمنانی داشت و در آینده نیز دشمنانی خواهد داشت که جان او را خواهند گرفت.

و در مورد خانواده‌اش، در فصل ۱۴ دیدیم که لوط ربوده شد. و بنابراین، در فصل ۱۸، دوباره در مورد، اینکه چگونه از طریق فرزندان، می‌بینید، چشم‌انداز تولید مثل و تصاحب زمین وجود خواهد داشت صحبت می‌کند. آنها برکت خواهند یافت زیرا تو از من اطاعت کرده‌ای.

او به درستی به فرصتی که برای ابراز ایمانش به او داده شده است، پاسخ می‌دهد. اما چیزی که می‌خواهم در آیه ۱۶ به آن اشاره کنم این است که به خودم قسم می‌خورم. این زبانی است که توسط خداوند استفاده می‌شود، به قولی، در کنار آن قرار می‌گیرد و قطعیت این نعمت را حتی قوی‌تر از آنچه در مکاشفه‌های قبلی خداوند در ملاقات با ابراهیم رخ داده بود، مطرح می‌کند.

اینجا، او با سوگند، با قسم خوردن، می‌گوید که این به درستکاری خودم بستگی دارد. منظور من هم همین بود که قبلاً گفتم این یک آزمایش در مورد خداست. آیا او به وعده‌هایش عمل می‌کند و درستکاری خود را ثابت می‌کند؟ و بله، او این کار را می‌کند.

بنابراین، آیه ۱۹ اوج ماجرا است. ابراهیم نزد بندگانش بازگشت و آنها دیدند که این بازگشت شامل اسحاق نیز می‌شود. نکته همین است.

بله، در این آیه که به بندگان اشاره دارد، شامل بندگان او نیز می‌شود. اما باید درک کنیم که اسحاق به بشریب بازگشت و ابراهیم در بشریب زندگی کرد. حالا، باید سریعاً فصل‌های ۲۳ تا ۲۵ را مرور کنیم.

آنچه خواهید یافت، مرگ سارا در فصل ۲۳ است. او ۱۲۷ سال عمر کرد. و برای ابراهیم لازم بود که یک محل دفن، یک آرامگاه خانوادگی، داشته باشد.

و بنابراین، یک گروه محلی از کنعانیان وجود دارند، و من این کلمه را به طور گسترده همانطور که در کتاب مقدس آمده است، به کار می‌برم. به طور خاص، آنها هیتی‌ها بودند. ملت کلاسیک هیتی در آسیای صغیر، ترکیه معاصر، از ۱۸۰۰ تا ۱۲۰۰ میلادی وجود داشت.

اینها احتمالاً مهاجرانی بودند که به منطقه کنعان آمده و در آنجا زندگی می‌کردند، هیتی‌ها. آنها باید در منطقه هبرون قوی بوده‌اند زیرا آنجا جایی است که محل دفن خانوادگی خریداری می‌شود و به مکانی مهم برای پدران مقدس تبدیل می‌شود که در آنجا دفن خواهند شد. و بنابراین، او پیش از آنها می‌آید.

او خود را به عنوان یک مسافر، یک مقیم، اما یک بیگانه معرفی می‌کند. او یک خارجی است. او یک غریبه است.

او هیچ زمینی ندارد. بنابراین، او قرار است صاحب زمین شود. این احتمالاً پیش‌بینی وعده‌های خدا به ابراهیم است.

تو مالک این سرزمین خواهی شد و علاوه بر این، در سال‌های آینده، فرزندان تو این سرزمین را کنترل و به ارث خواهند برد. و آنها اهمیت ابراهیم را تشخیص می‌دهند. در آیه ۵ هویت او آمده است. تو شاهزاده‌ای قدرتمند هستی.

و بنابراین، آنها مایل به انجام این کار بودند. فکر می‌کنم این نوعی معاهده غیررسمی بود. آنها می‌خواستند با ابراهیم وارد یک رابطه صلح‌آمیز شوند.

و بنابراین، یک مزرعه و یک غار وجود دارد. و در غار محل دفن خواهد بود. در آیه ۹ به آن مکفیله گفته می‌شود. و سپس مذاکره‌ای صورت می‌گیرد.

صاحب غار و مزرعه، اسمش عفرون است. و اینجا کمی تشریفات برگزار می‌شود. واقعاً بحث یا داد و ستد جدی‌ای در کار نیست.

اما احترامی رسمی که هر کدام نشان می‌دهند. و سپس، نتیجه‌گیری در آیه ۲۰ یافت می‌شود. بنابراین، آن مزرعه و غار درون آن به ثبت رسیدند.

این مالکیت ابراهیم توسط هیتی‌ها به عنوان محل دفن است. بنابراین، نادیده گرفتن آن آسان است، اما به عنوان نشانه‌ای از آینده بسیار مهم است. بنابراین، وقتی صحبت از اسحاق می‌شود، اگر قرار است برکات از طریق او ادامه یابد، به همسری برای اسحاق نیاز داریم.

حال، ابراهیم بسیار نگران است که اسحاق تحت تأثیر زنان کنعانی با بت‌پرستی‌شان قرار نگیرد. و بنابراین برخلاف اسماعیل، در مورد ابراهیم یک میل، یک میل غالب، داریم که یک عضو خانواده وجود داشته باشد که از خانه پدرش بازیابی شود، یعنی تو. این رسم درون‌همسری نامیده می‌شود، یعنی زمانی که شما در یک گروه خانوادگی ازدواج می‌کنید.

و بنابراین، او قصد دارد خدمتکار خود را بفرستد. ما نمی‌دانیم او کیست. بسیاری از مفسران خواهند گفت. خب، شاید این همان الیعازر باشد که در فصل ۱۵ از او نام برده شده است.

اما او را به سرزمین آرام، یعنی آرامیان، بازمی‌گرداند. آرام نهاریام در آیه ۱۰ ذکر شده است. اینجا جایی است که طیره ناحور، برادر ابراهیم، زندگی می‌کرد.

نام آن شهر ناحور است. و آنجاست که شما بین النهرین شمالی را دارید، جایی که به یاد خواهید آورد که خانواده در آن منطقه از حران ساکن شدند. بنابراین، در اینجا ما مداخله‌ای از جانب خداوند داریم تا به دعاهاى بنده پاسخ دهد، آیه ۱۲.

سپس او در آیه ۱۵، قبل از اینکه دعایش تمام شود، دعا کرد. بنابراین، دعا جنبه بسیار مهمی از آنچه در حال وقوع است، می‌باشد. این موضوع آنقدر جدی است که بنده حتی تعیین می‌کند که اگر زنی که خدا انتخاب کرده نخواهد پاسخ دهد، چه اتفاقی خواهد افتاد.

و ابراهیم، در واقع، می‌گوید نگران این موضوع نباش. خدا در این زمینه به تو کمک خواهد کرد. بنابراین شواهدی که نشان می‌دهد زنی که خدا انتخاب کرده است، مربوط به مکانی در کنار چاه است که حیوانات در آنجا سیراب می‌شدند.

و بنابراین، آزمون مربوط به این است که آیا دختر، زنی را که می‌آید نشان می‌دهد، آیا زن روحیه‌ی سخاوتمندی از خود نشان می‌دهد یا خیر. در آیه‌ی ۱۹ آمده است که وقتی ربکا می‌رسد، به مرد می‌گوید خب، حتی می‌توانیم در آیه‌ی ۱۸ بگوییم، جایی که خدمتکار از آبی که او کشیده، جرعه‌ای آب خواسته است. و او می‌گوید، بنوش، سرورم.

و به سرعت، او با روحیه‌ای گشاده‌رو و همکاری‌جو، با او همکاری کرد. آیه ۱۹، پس از اینکه به او آب داد، حاضر شد حیوانات او را نیز سیراب کند. و این از دیدگاه انسانی خدمتکار، کسی که این کار را انجام می‌داد. آزمونی بود.

حال، توصیفی از ربکا در آیه ۱۵ آمده است. این آیه شجره‌نامه او را ارائه می‌دهد و این در این فصل تکرار می‌شود تا اطمینان حاصل شود که او عضوی از گروه خانوادگی است. به همین دلیل است که این توصیف مهم است.

در آیه ۱۶، جنبه دیگری از این آیه، بکارت او و این است که او هرگز با مردی رابطه جنسی نداشته است. چرا این موضوع مهم است؟ باز هم، این موضوع به وعده‌ای مربوط می‌شود که فرزندی از نسل ابراهیم و سپس اسحاق به دنیا خواهد آمد. خب، همانطور که معلوم می‌شود ربکا تشخیص می‌دهد که آن خدمتکار از خانواده ابراهیم آمده است.

و به یاد داشته باشید، بیش از ۲۵ سال، یعنی دهه‌ها از آخرین باری که چنین ارتباطی بین خانواده برقرار شده، می‌گذرد. و بنابراین، او می‌دود تا این موضوع را به برادرش لابان اطلاع دهد. ربکا و لابان، لابان نقش بسیار مهمی در چرخه یعقوب ایفا خواهد کرد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

و آنها هر دو پسر و دختر، فرزندان بتوئیل هستند که به نوبه خود از نوادگان، پسر ناحور، برادر، همانطور که به یاد دارید، ابراهیم است. بنابراین، یک ارتباط خانوادگی تنگاتنگ در حال وقوع است. و بنابراین، در آیه ۳۴، متوجه می‌شویم که بنده خود را از نظر ابراهیم معرفی می‌کند.

او می‌گوید: من بنده‌ی ابراهیم هستم. خداوند، یهوه، ارباب مرا به وفور برکت داده است. و البته، او به آنها انگیزه می‌دهد تا حاضر شوند ربکا را به او بسپارند و در عوض با اسحاق ازدواج کنند.

بنابراین، پدر، بتوئیل و برادر، لابان است. و در آیه ۴۰ به ما گفته شده است که آنچه ابراهیم به غلام گفت، او تمام آنچه را که اتفاق افتاده بود مرور می‌کرد و آن را بازگو می‌کرد. و بنابراین، ابراهیم گفت

می‌دانید، اگر زن برنگردد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ و ابراهیم می‌گوید، خداوند، یهوه، که در حضور او سلوک کرده‌ام.

ببینید، اینجا وفاداری او، ارتباط او با خدا، ایمان و اعتماد روزافزون او مد نظر است. من با این، خداوند خدا، راه رفته‌ام. او وفادار است، او نیکوست، او به ما کمک خواهد کرد.

او فرشته‌اش را خواهد فرستاد، فرشته‌اش را. ابراهیم با یک فرشته تجربه داشت. فصل ۱۸، سه ملاقات‌کننده، آنها از اینجا در فصل ۲۲ شروع می‌شوند.

فرشته خداوند وقتی صحبت از قربانی اسحاق می‌شود با او صحبت می‌کند. او تو را هدایت خواهد کرد، سفر را موفقیت‌آمیز خواهد ساخت. و این دقیقاً همان چیزی است که هنگام پایان یافتن فصل و بازگشت زن اتفاق می‌افتد.

و واکنش از جانب او خواهد بود، تمایل او برای رفتن سریع. و آیه ۴۸ تکرار است. او می‌گوید: «من تعظیم می‌کنم.»

او درباره آنچه در کنار چاه اتفاق افتاد صحبت می‌کند. من در برابر خداوند سر تعظیم فرود می‌آورم و او را می‌پرستم. من خداوند، خدای آقایم ابراهیم را ستایش می‌کنم که مرا به راه راست هدایت کرد تا نوه برادر آقایم را برای پسرش بگیرم.

و بنابراین لابان و بتوئیل، در آیه ۵۰، توافق کردند. و زن، ربکا، نیز موافقت می‌کند. و این همان چیزی است که در آیه ۵۸ گفته شده است.

بنابراین، آنها ربکا را صدا زدند و از او پرسیدند، آیا با این مرد خواهی رفت؟ و او گفت که من خواهم رفت. و بنابراین آنها دعای خیر کردند. حال، آیه ۶۶ در پایان این فصل دوباره مهم است.

آنگاه خادم هر چه کرده بود به اسحاق گفت. بنگر، آنها برگشتند. اسحاق او را به خیمه مادرش، سارا، آورد.

حالا، این نمادی برای خواننده است که حالا ما یک سارای جدید داریم. و نام او ربکا است. بنابراین، او همسر او شد و او عاشق او شد.

و اسحاق پس از مرگ مادرش تسلی یافت. بنابراین اکنون همه اینها برای مرگ ابراهیم آماده شده است. او بار دیگر ازدواج می‌کند.

و نام او قطوره است. و او تمام این گروه‌های مختلف مردمی را که دوباره متولد شده‌اند، با برکت خدا دارد. بنابراین، او هر آنچه را که دارد برای اسحاق به ارث می‌گذارد.

یادتان هست که او برای اسماعیل تدارکاتی دید. و آنها برای بزرگداشت پدرشان گرد هم می‌آیند. بنابراین، در سالگی، ۷۵ سال پس از تولد اسحاق، یا بهتر بگویم ۷۵ سال، بله، پس از تولد اسحاق، آنچه که ما ۱۷۵ داریم مرگ ابراهیم است.

و می‌گوید که اسحاق و اسماعیل در ورسای گرد هم آمدند و او را دفن کردند. سپس در فصل ۲۵، ۱۲ حاکم قبیله‌ای را داریم که در این پنجره کوتاه به فرزندان اسماعیل نامگذاری شده‌اند. خدا به وعده‌های خود عمل می‌کند.

آنچه از این متن آموخته‌ایم، برای ما مهم است که آن را تشخیص دهیم. و این اهمیت وعده‌های خداوند است، واکنش مناسب از طریق ایمان، حتی تا جایی که به چیزی که به نظر می‌رسد بسیار متفاوت از خداست، اما چیزی که شبیه خدا بود و ابراهیم بر آن تکیه داشت، شخصیتی بود که یاد گرفته بود برای آن ارزش قائل شود. منظور من این است که او در فیض و دانش خداوند خدا رشد می‌کرد.

این همان چیزی است که اینجا در حال انجام است. البته، ما همچنین آموخته‌ایم که خداوند در فراهم کردن وسیله‌ای از طریق مداخله خود، ثابت قدم و وفادار است. ما بارها و بارها مداخله را در خواب‌ها، رؤیاهای و دعاها می‌بینیم.

اهمیت ابراهیم به عنوان کسی که برای دیگران، برای ملت‌ها دعا می‌کند، و بنده‌اش که مانند اربابش در دعا و پرستش است. هر دوی آنها در هر یک از موقعیت‌هایشان در اینجا، فصل ۲۲ و فصل ۲۴، جایی که دعا ارائه می‌شود، ایمان از طریق پرستش ارائه می‌شود.

خداوند چیزی را برای ما فراهم می‌کند که باید در نظر بگیریم، مانند اهمیت دعا و اینکه چگونه دعا وسیله‌ای است که خداوند از طریق آن ما را وارد جریان می‌کند، بافتی که چگونه وعده‌هایش را به شکلی ملموس عملی می‌کند. در چارچوب تجربه واقعی بشر، از نظر تاریخی، و همچنین منظوم از زمان و مکان است. بنابراین، دعا مانند بت‌پرستان، طرحی برای تغییر ذهن خدا یا دستکاری او نیست، بلکه مشارکت در آن است.

ما باید با خدا راه برویم و با انجام این کار، بخشی از بخش ممتاز دیدن خدا آنطور که واقعاً هست باشیم و خدا و زندگی او را در الگوهای زندگی خود در حین راه رفتن بگنجانیم. زیرا این سبک زندگی ماست.

دفعه بعد داستان‌های یعقوب را شروع می‌کنیم و با تولد یعقوب در فصل ۲۵، آیه ۱۹ آغاز می‌شود.

این دکتر کنت متیوز و تعلیمات او در مورد کتاب پیدایش است. این جلسه ۱۵، پسر موعود و آزمون ایمان است. پیدایش ۱: ۲۰-۱۸: ۲۵.